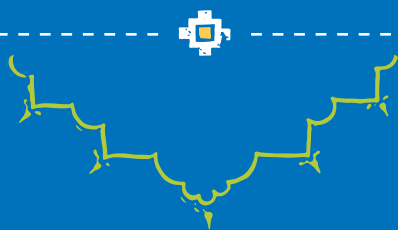


# گفتگو



ادبیات کودک، تربیت دینی

گفتگو با مصطفی رحماندوست





## ادبیات کودک، تربیت دینی

در گفتگو با مصطفی رحماندوست

داستان نویس و شاعر کودکان، وقتی از دین می‌نویسد، می‌بایست دارای کدام آگاهی‌ها از «کودکی»، «دین»، و «ادبیات» باشد؟ و در پرسشی درشت‌تر، در یک اثر کودکانه، بهتر است تربیت دینی چگونه مطرح شود؟ این بحث، وقتی بیشتر اهمیت می‌یابد که کتاب‌های موجود در بازار نشر را بررسی کرده و دریافته باشیم چه بسا آثاری که می‌خواهند دغدغه دینی را در مخاطب نونهال خود زنده و شکوفا کنند، یا به مستقیم‌گویی محض بسنده کرده‌اند، یا انتقال حس‌ها و آموزه‌های دینی را تحت الشعاع آرایه‌های ادبی قرار داده‌اند. و چه اندک‌اند کتاب‌هایی که هیچ‌یک از این دو کفه «ادبیات» و «تربیت دینی» در آنها سنگین‌تر از دیگری نیست. در ادامه، گزارشی تلخیص‌شده از پاسخ‌های مصطفی رحماندوست را می‌خوانید در اولین برنامه از نشست‌های تخصصی «ادبیات کودک، تربیتی دینی».

شد. این دغدغه از آن سال‌ها در من مانده و فقط دغدغه آن‌جا نیست. حدود هفده سال پیش، واتیکان گروهی از نویسندگان کودک و نوجوان کشورهای مختلف جهان را دعوت کرد تا با آنها صحبت کند که: چه طور می‌توان مفاهیم دینی را به کودکان آموزش داد؟ من وقتی در آن‌جا با کشیش‌های متخصص کودک برخورد می‌کردم، می‌دیدم که خیلی نرم هستند. با این‌که کاتولیک‌ها اصلاً حاضر

**ادبیات برای رشد دینی کودک چه گامی می‌تواند بردارد و به چه شیوه‌هایی می‌توان گرایش‌های فطری و دینی کودکان را تقویت کرد؟**

در سال ۱۳۵۵ درباره «چگونگی آموزش مفاهیم دینی به کودکان» در شهر قم سمیناری زیر نظر دفتر تبلیغات برگزار شد که من هم در آن‌جا حضور داشتم. حرف‌هایی که آن‌جا زدم سال‌ها بعد به صورت جزوه‌ای منتشر

است. از آن پس دیگر نه پلنگ بودیم و نه هدفمان را می‌دیدیم. به قول ضرب‌المثلی چینی: «ما باید هدفمان را کوچک کنیم و در جیبمان بگذاریم که تا دست دراز می‌کنیم به آن برسیم».

اگر این طور به قضیه نگاه کنیم شعری که برای کودک می‌گوییم، زیباست و تأثیرگذار؛ ولی اگر بخواهیم با دید حداکثری به آن نگاه کنیم و مثلاً مابعدالطبیعه را برایش معنا کنیم، باز راضی نمی‌شویم و به خدا و پیغمبر و امام و امام زمان می‌پردازیم که بچه فقط همان قسمت اول را می‌شنود، بقیه‌اش را نمی‌شنود و حواسش جای دیگری می‌رود؛ در صورتی که ما گمان می‌کنیم داریم برای هدایت او تلاش می‌کنیم.

زمانی یکی از سخنرانی‌های حاج آقا دولابی را گوش می‌دادم. ایشان می‌گفت: بعد از فوت استادم به دنبال استاد دیگری بودم. وقتی جستجو و تحقیق کردم، دیدم فلان شخص از فلانی زیباتر است؛ بنا بر این، سراغ او رفتم که زیباتر بود. هر چند که زیبایی در عرفان معنایی زیباتر از زیبایی متداول ما دارد، ولی جالب این‌جاست که ایشان به این راحتی

نیستند به‌روز شوند. به یکی از آنها گفتم: شما معمولاً این قدر صبور و نرم نیستید، چه اتفاقی افتاده؟ ایشان در جواب، جمله‌ای از یک متفکر چینی نقل کرد و گفت: آب خیلی نرم است، ولی هر چیز سختی را بخواهند نرم کنند، مجبورند با آب نرم کنند؛ دل سخت غیردینی را هم که بخواهند نرم کنند باید با نرمش و آرامش و شادی و صفا نرم کنند.

در مسیر تعریف هدف دینی در ادبیات، دو نوع نگاه حداقلی و حداکثری وجود دارد. نگاه حداقلی، هر شعری را که در مسیر کمال باشد یا مضر نباشد، شعر آیینی می‌داند؛ زیرا دین و آیین، به دنبال کمال است. از آن سو، تعریف حداکثری هم داریم که در آن به مضامین دینی به صورت مستقیم و واضح پرداخته

می‌شود. تعریف حداکثری از هدف دینی در ادبیات در طول سالیان گذشته، آسیب جدی به همه ما زده است. همه ما گمان می‌کنیم باید با یک جهش سریع به هدفمان برسیم؛ مانند یک پلنگ شرز به سوی ماهی‌ای پریده‌ایم که هدفمان بوده و از آن جا که راه درازی تا هدف داشته‌ایم، در این راه به زمین خورده‌ایم و استخوان‌هایمان هم خرد شده

#### ■ تعریف

#### حداکثری از هدف

#### دینی در ادبیات

#### در طول سالیان

#### گذشته، آسیب

#### جدی به همه ما

#### زده است، همه

#### ما گمان می‌کنیم

#### باید با یک جهش

#### سریع به هدفمان

#### ■ برسیم.

می‌گوید دیدم فلانی زیباتر است، بنا بر این سراغ او رفتم.

بحث نگاه حداکثری به ادبیات و توقع بیش از حد از آن را با ذکر خاطره‌ای ادامه می‌دهم. یکی از دوستانم که در وزارت خانه‌ای مسئول بود، سال‌ها پیش مجبور شد از

مؤسسه‌ای که از آن خوشش نمی‌آمد، دفاع کند. وقتی به او اعتراض کردم، معلوم شد او را کتک زده و اموالش را خراب کرده‌اند. او این کار را کرد که بعداً هزینه بیشتری نپردازد. این خاطره را به این دلیل گفتم که بگویم بعضی از ما

خیلی روی این نکته تأکید داریم که حتماً ادبیات باید همان حرفی را که ما انتظار داریم بگوید و اگر چیزی غیر از آن را بگوید، معتقدیم آن ادبیات را باید دور بریزیم. به همین دلیل من گاهی در صحبت، از آن طرف بام می‌افتم تا این مسئله را در اذهان به تعادل برسانم.

## حساسیت‌ها و ظرفیت‌های ادبیات در آموزش مفاهیم دینی به کودکان چه چیزهایی هستند؟

وقتی که یک شعر هیچ‌چانه بی‌معنی، با هدف نشاط‌بخشی به بچه‌ها منتشر می‌شود،

برخی می‌گویند: مرگ بر این شاعر! او دیگر خونس هدر است و باید اعدام شود؛ چون در آن شعر، هیچ حرفی از خدا و پیغمبر و ائمه زنده است. مدتی پیش، شخصی از قم به مجله «رشد» تلفن زده بود. آن موقع از من شعری در مجله چاپ شده بود. خانم قاسم‌نیا گوشی را برداشت. آن شخص گفته بود: قلم رحماندوست بشکند که شعرهای زن و شوهری گفته است. حرف‌های آن شخص ضبط شد و ما یک جلسه نشستیم و به حرف‌های او می‌خندیدیم. آن بنده خدا می‌گفت: چرا رحماندوست گفته: «خدای خوشگل منی؟». ما خدای خوشگل نداریم؛ خدا احد و واحد و بصیر و سمیع است. بعد هم شما چرا فقط جمال خدا را می‌بینید؟ خدا جبار هم هست؛ چرا جباریتش را نمی‌بینید؟ خلاصه که خیلی از افراد این‌طوری هستند. من ۲۸ سال سردبیر مجله کودکان بوده‌ام و از این گونه حرف‌ها زیاد شنیده‌ام. به همین دلیل مجبورم از آن طرف بام بیفتم.

درست است که ما ادبیاتی داشته و داریم که مسئله‌ای را لذت‌بخش نشان می‌دهد که آن مسئله در مسیر الهی نیست و این همان ادبیات سوسیالیستی و امپریالیستی است؛ ولی این بدان معنا نیست که ما حتماً باید در ادبیاتی که خودمان می‌سازیم تمام پیام‌ها

را تند و مستقیم و تیز بگوییم؛ بعد هم اگر کودک به آن گوش نداد، به او سیلی بزنیم. چند نفر از شما اسمی دوازده امام را با آن شعر مشهوری که همگی می دانید، یاد گرفته اید؟ چه فایده‌ای دارد وقتی اسم دوازده امام را به ترتیب بلد باشید، ولی سیره امامان را ندانید؟ اسم دوازده امام را بلد نباشیم، ولی سیره دوازده امام را بلد باشیم، درست

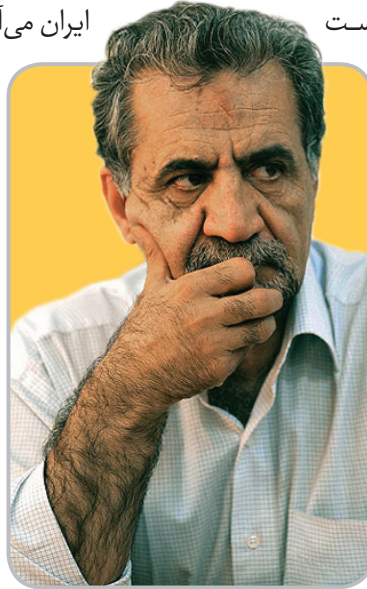
است یا اسم دوازده امام را در مهد کودک پشت سر هم حفظ کنیم، ولی سیره آنها را بلد نباشیم؟

ادبیات چون قادر است در دل تأثیر بگذارد، پایه‌های وجود انسان را درست می‌کند. این پایه‌ها می‌تواند پایه‌های الهی باشد؛ البته منظورم از پایه‌های الهی، عبادت

ظاهری نیست. عبادت سر جای خودش است؛ منظورم پایه‌هایی فراتر از ظاهر و عبادت است. سال‌ها پیش به ژاپن رفته بودم. رایزنی فرهنگی کشور ما شیوه نماز خواندن شیعی را به زبان ژاپنی ترجمه و منتشر کرده بودند و بعد به عنوان یکی از افتخاراتشان به من نشان دادند. من وقتی آن ترجمه را دیدم،

گفتم: ژاپنی‌ها که اصلاً چیزی از اسلام سر در نمی‌آورند، چه برسد به تشیع. تو به چه چیزی افتخار می‌کنی که با این کارها کوره پول‌سوزی ساخته‌ای؟ او گفت: ما در این جا تعدادی کلاس ژاپنی - فارسی داریم. گفتم: کسی که به این کلاس‌ها می‌آید، می‌خواهد زبان فارسی یاد بگیرد نه نماز! کسانی هم که از ایران می‌آیند، می‌دانند چه طور نماز

بخوانند؛ تازه اگر هم بلد نباشند، شما باید به زبان فارسی به آنها آموزش بدهید نه زبان ژاپنی. فرد ژاپنی اصلاً نیازی به این کتاب ندارد؛ پس چرا این همه هزینه کرده‌اید؟ این کار چه معنایی جز قشری‌گری و ظاهر بینی دارد؟ واقعیت این است که ما رضایت خودمان را



بر مخاطبانمان ترجیح می‌دهیم.

کودک دوست ندارد مدام امر و نهی و بکن و نکن بشنود. می‌خواهی بگویی بچه مسواک بزند، این امر و بکن است. می‌خواهی بگویی نماز بخواند، این هم باز امر و بکن است. وقتی که تو خودت نماز خواندی، او کنارت می‌ایستد و از تو تقلید می‌کند. وقتی همه او را تشویق

می‌کنند و او شادمانی را در چهره‌ها می‌بیند و احساس می‌کند کار خوبی کرده، دفعه بعد باز همین کار را تکرار می‌کند؛ ولی وقتی تو مسواک می‌زنی، کنارت نمی‌ایستد. چرا؟ چون مسواک را در حضور او نمی‌زنی و او نمی‌بیند یا آن قدر با اکراه مسواک می‌زنی که او رغبت نمی‌کند کنارت بایستد و از تو تقلید کند. این، شیوه درست است. ادبیات ما باید به این جا برسد. ادبیات قرار نیست و تعهد ندارد همه کاری بکند و همه را به بهشت ببرد. ادبیات قرار است فقط زیبایی بهشت را نشان بدهد.

### بحث دیگر این است که آیا می‌توان همه مفاهیم دینی را برای کودکان بازگو کرد یا نه؟

پیش از شروع این بحث من قصد دارم دو شعر خردسال بخوانم و صحبت‌هایم را بر این مبنا ادامه بدهم. نام شعر اول، «نون و پنیر و چای» است. ما در ادبیات خردسالان می‌توانیم با زبان محاوره حرف بزنیم، ولی وقتی خردسال هفت سالگی شد، دیگر حق نداریم از زبان محاوره استفاده کنیم. پس اگر می‌بینید این شعرها محاوره‌ای است، چون هر دو شعر برای پیش از دبستان گفته شده.

چه آسمون آبی قشنگی

چه روز رنگارنگی  
صبحانه تو حاضره بفرما  
بگو سلام خدای روز زیبا  
صبحانه‌ات را زود بخور  
بزن بریم به کوچه  
نون و پنیر  
چای و شیر و کلوچه  
کوچه ما صبحا چقدر تمیزه

کاشکی کسی آشغالاشو تو کوچمون نریزه.  
در این شعر، آغاز روز به نام خدا، تشکر از نعمت صبحانه و روز زیبایی که خدا به ما داده

### ما در ادبیات خردسالان می‌توانیم با زبان محاوره حرف بزنیم، ولی وقتی خردسال وارد سن هفت سالگی شد، دیگر حق نداریم از زبان محاوره استفاده کنیم

و رعایت نظافت آمده است؛ ولی هیچ کدام از آنها به صورت مستقیم گفته نشده است. حالا شعر دوم:

به به چه خروسی  
وقتی شب می‌شه بی‌هیچ بهونه  
بی سرو صدا می‌ره تولونه  
مثل مردی که زود می‌ره خونه  
قدقد قوقولی جیک جیک و جیکا

این میگه و اون می‌خنده هاها  
پیش زن و بچه هاش می‌خواهه

تا صبح بشه آفتاب بتابه  
به به چه خروسی.

این شعر را هم برای مخالفت با آن مردها و پدراهای الواتی سروده‌ام که شب دیر به

خانه می‌روند. در هر صورت من باید به بچه خودم معنای مرد خوب و زن خوب را بفهمانم و آداب و اخلاق اسلامی را به او نشان بدهم. البته من هم می‌توانستم این مفهوم را مثل آن آقای بگویم که وقف را برای کودک طوری تعریف کرده که بزرگ‌تر بچه هم نمی‌فهمد چه برسد به خود بچه!

زمانی خانم دکتری، از من خواست درباره آنتی بیوتیک و مصرف بی‌رویه آن مطلبی بنویسم. من گفتم این مسئله، ربطی به بچه‌ها ندارد؛ ولی ایشان اصرار داشت و می‌گفت که الآن ۲۱ سال است که آنتی بیوتیک جدید کشف نشده و مصرف بی‌رویه آنتی بیوتیک باعث می‌شود تأثیر خودش را از دست بدهد. ایشان اصرار داشت که بچه‌ها دارند از دست می‌روند، باید عجله کنی. من هم مخالفت کردم و گفتم که به نظرم این مسئله، ربطی به بچه‌ها ندارد. متأسفانه او حرف من را نمی‌فهمید. من هم پیشنهادش را قبول نکردم. بعد هم دیدم خودش چیزی شبیه این نوشته که: «ای بچه‌ها مصرف بی‌رویه آنتی بیوتیک، خیلی بد است». کار این خانم دکتر، شبیه کار آن کسی است که گفتیم در باره وقف به بچه با زبانی حرف زده بود که بزرگ‌ترهایشان هم نمی‌فهمیدند. ما اگر می‌خواهیم از مصرف بی‌رویه آنتی بیوتیک

جلوگیری کنیم، باید به پدر و مادر بچه این مسئله را بفهمانیم یا به دکتر جامعه گوشزد کنیم که این قدر آنتی بیوتیک تجویز نکند. ما می‌توانیم همه چیز و همه حرفی حتی مصرف بی‌رویه آنتی بیوتیک و وقف را هم برای بچه‌ها از خردسال تا پانزده ساله بگوییم. حرفی نیست که آن را نشود برای یک گروه سنی گفت، ولی شرط و شرایطی دارد. شرط آن، این است که ما بدانیم مثلاً وضعیت کودک تا دو سال، قدرت گیرندگی و کلماتی که می‌داند و نوع ارتباط با او متفاوت با کودک دو تا چهار ساله است و نیز متفاوت با کودک چهار تا شش ساله است. به رسمیت شناختن این تفاوت و قدرت و توانایی در ایجاد ارتباط با او

مسئله مهمی است. دانستن زبان **حرفی** کودک، یک بحث است و این که این تفاوت را به رسمیت بشناسی و قبول داشته باشی که این موجود طور دیگری است، این یک بحث جداگانه است. چون که با کودک سرو و کارت فتاد / پس زبان کودکی باید گشاد.

**درد.** ■

همه ما این مسئله را که این موجود متفاوت است، تقریباً به رسمیت شناخته‌ایم؛ ولی در برخورد با او، رفتارمان این مسئله را نشان نمی‌دهد. مثلاً یک بار به او می‌گوییم: برو

دستت را بشوی. او نمی‌شوید. بعد می‌گوییم: و به او می‌زنم و خوب می‌شود. این فرد در پس به تو غذا نمی‌دهم؛ آن گوشه بنشین. تا این قسمت که به او می‌گوییم دستش را بشوید

و فطریاتش را تشویق می‌کنیم خوب است؛ ولی این که به او می‌گوییم: اگر این کار را نکنی به تو غذا نمی‌دهیم، آیا این ارتباط و این نوع حرف زدن، درست است؟

همه حرفی را می‌توان گفت؛ به شرطی که ریزه‌کاری‌های تفاوت روان‌شناختی مبتنی بر جغرافیا، زبان و نژاد را در مخاطبانمان تشخیص بدهیم و علاوه بر آن، قدرت ترجمه مفهومی را که می‌خواهیم بگوییم، به زبان مخاطبی که داریم، پیدا کنیم. این کار دشواری است. به

همین دلیل است که وقتی مؤسسه فرهنگی یا ناشری که دغدغه دینی دارد، سراغ من که متخصص این کار هستم می‌آید، ولی می‌بیند که برایش گران تمام می‌شود، می‌گوید: خودم دست کمی از تو ندارم! پس خودم می‌نویسم. مشخص است که او معنای تخصص را در امور فرهنگی نمی‌فهمد. ولی اگر بچه همان فرد، مریض شود، نمی‌گوید من خودم چه دست کمی از دکتر دارم و چرا بیست هزار تومان پول ویزیت بدهم؛ خودم یک آمپول می‌گیرم

#### ■ وقتی

#### متخصص تعلیم

#### و تربیت دینی

#### می خواهد به

#### شما بگوید چه

#### کار کنید، شما در

#### پول دادن به او

#### تردید می‌کنید و

#### پیش خودتان

#### می‌گویید که

#### یک قرآن به او

#### می‌دهیم، کافی

#### است ■

ولی در معنویات چون تأثیرش را بلافاصله نمی‌بیند، گمان می‌کند خودش هم می‌تواند آن کار را انجام بدهد.

اگر هر کاری به متخصصش سپرده شود و هزینه این تخصص داده شود، این مسائل پیش نمی‌آید. من این جا مخصوصاً روی تخصص تأکید می‌کنم. آقای فراست می‌گفتند: من زمانی مقاله‌ای در باره داستان نویسی برای یکی از مجلات نوشتم. یک مجله دیگری سراغم آمد و از من

خواست برای آنها بنویسم. من هم که دیدم مجله، مکتبی است و ما هم برادر شهید هستیم، قبول کردم برایشان بنویسم و همان مقاله‌ای را که قبلاً نوشته بودم، از مجله قبلی گرفتم و به آنها دادم. سه چهار شماره که مقاله چاپ شد، از آنها حق الزحمه خواستم. آنها سرم فریاد زدند که: برادر من! کمی هم برای خدا کار کن. من هم خیلی عصبانی شدم. چه طور وقتی آقای مداح اهل بیت برای شما مداحی می‌کند و چند میلیون پول می‌گیرد،



شما نمی‌گویید برو برای خدا کار کن؛ ولی وقتی متخصص تعلیم و تربیت دینی می‌خواهد به شما بگوید چه کار کنید، شما در پول دادن به او تردید می‌کنید و پیش خودتان می‌گویید که یک قرآن به او می‌دهیم، کافی است. خدا زندگی شما را با قرآن هماهنگ کند. همین

می‌شود که مصطفی رحماندوست وقتی می‌خواهد اسباب کشی کند، ۸۶ قرآن به مسجد محلّه هدیه می‌کند.

اصل قضیه، تخصص است. کسانی که این‌جا کار می‌کنند، بیست سالی است که در این رشته فعالیت می‌کنند تا به تخصص رسیده‌اند. وقتی فلانی که متخصص است می‌گوید فلان کار خوب نیست و به درد نمی‌خورد، حتماً کار به درد بخوری نیست؛ حالا شما چون پشت فلان میز نشسته‌ای، می‌خواهی حرفش را وتو کنی و کار را به فلان آشنا بسپاری؟

**سؤال مهم دیگری که به ذهن می‌رسد این است که: آیا لازم است ما بسیاری از مفاهیم دینی را برای کودکان بازگو کنیم؟**  
باز هم روی این نکته تأکید می‌کنم که وظیفه ادبیات، پیام دادن مستقیم و حتی پیام دادن

به معنایی که ما فکر می‌کنیم نیست. وظیفه ادبیات، این است که حس ایجاد کند؛ حس که پایه‌های زندگی را به وجود می‌آورد.

پیامبر ﷺ فرمودند: «إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ». به دو صورت می‌توان شریعت را نشان داد: یکی این‌که می‌توان گفت چون

نماز نخواندی، باید کتک بخوری یا فرد را با لگد بیدار کنیم که نماز بخواند یا طور دیگری می‌شود نماز خواندن را برایش شیرین و خوشایند کنیم. اگر دومی را بلد نباشیم، معلوم نیست اولی فایده‌ای داشته باشد. ولی کار ادبیات این نیست که فرد را برای نماز بیدار کند؛ وظیفه ادبیات این است که حس در درون تو ایجاد کند که تو سر ساعت مشخص، خودت بیدار شوی و نماز بخوانی.

از سوی دیگر، گاهی برخی روی این نکته اصرار دارند که حتماً باید حرف را غیرمستقیم زد. به نظر من

این هم به طور مطلق درست نیست. سال‌ها پیش، یک روز از اتاقم داشتم به سمت آشپزخانه می‌رفتم، تلویزیون روشن بود. شنیدم که مرحوم حاج آقا مجتبی تهرانی می‌گفت: «یکی باید باشد که تو را نصیحت کند». وقتی این جمله را شنیدم، ناگهان

- ما گاهی
- نیاز داریم که
- مستقیم حرف
- بزنیم. برای
- مثال، وقتی
- من به کسی
- علاقه دارم،
- نمی‌توانم
- غیرمستقیم
- این مطلب را
- به او بگویم؛
- بلکه باید قاطع
- و محکم آن را
- ادا کنم ■

ایستادم و فکر کردم: یکی باید باشد که تورا نصیحت کند یا یک حرف مستقیم بزند. آن موقع متوجه شدم خودم چه قدر به نصیحت نیاز دارم.

عرفا و بزرگان از کجا تا کجا و با چه سختی‌هایی سفر می‌کرده‌اند تا به خانه کسی برسند و یک جمله نصیحت‌آمیز و مستقیم بشنوند و بروند. ما گاهی نیاز داریم که مستقیم حرف بزنیم. برای مثال، وقتی من به کسی علاقه دارم، نمی‌توانم غیرمستقیم این مطلب را به او بگویم؛ بلکه باید قاطع و محکم آن را ادا کنم. یا وقتی می‌خواهم از مسئله‌ای فاصله بگیرم و دوری کنم باید قاطعانه آن را به زبان بیاورم.

در لندن کنگره‌ای برای حق‌کپی‌رایت برگزار شده بود. عرب‌ها خیلی تلاش کردند که کپی‌رایت تصویب نشود. ما هم آن موقع گمان می‌کردیم تصویب نشود، بهتر است. همان روز هنگامی که در صف غذا بودیم، من به مسئول غذا گفتم که گوشت نمی‌خورم. پرسید: گیاه‌خواری؟ گفتم مهم نیست؛ به هر حال من گوشت نمی‌خورم. بعد به قسمتی اشاره کرد که

از آن غذاها بردار. همان‌جا عربی به من گفت: چرا تو این قدر پُرو هستی؟ ادب را رعایت کن؛ غذایت را بگیر و دور بریز. من آن‌جا با صراحت گفتم که گوشت نمی‌خورم. خلاصه، جاهایی باید مستقیم بگویی «من نمی‌خواهم».

ما باید به بچه‌ها هم آموزش بدهیم که مستقیم «نه» بگویند. غیر مستقیم نمی‌شود گفت. کودک باید یاد بگیرد اجازه ندهد حقش پایمال شود و محکم بایستد. من به بچه‌ای از بچه‌های ایرانی در یک کشور دیگر اعتراض کردم که این چه لباسی است که پوشیده‌ای. اتفاقاً آن بچه خیلی هم دنبال من بود و پا به پای من می‌آمد؛ ولی در جواب من گفت: این موضوعی نیست که به شما مربوط باشد. من ابتدا ناراحت شدم؛ ولی بعد دیدم راست می‌گوید. این موضوع به من مربوط نیست که او چه چیزی پوشیده است.

ما باید بعضی مستقیم‌گویی‌ها، رک صحبت کردن‌ها و ایستادن در مقابل ناملاپمات را به کودک آموزش بدهیم. زمینه‌های این بحث را با ادبیات غیر مستقیم فراهم کنیم؛ ولی از نظر تربیتی، مستقیم هم حرف بزنیم. همه مسائل را نمی‌توان با زبان غیر مستقیم آموزش داد. ولی نخواهید همه چیز را هم مستقیم بگویید که اگر بچه یاد نگرفت، مثلاً او را کتک بزنید.

#### ■ ما باید به

[بچه‌ها هم آموزش](#)

[بدهیم که مستقیم](#)

[«نه» بگویند. غیر](#)

[مستقیم نمی‌شود](#)

[گفت. کودک باید](#)

[یاد بگیرد اجازه](#)

[ندهد حقش پایمال](#)

[شود و محکم](#)

[بایستد](#)